



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۱۹

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۷) وَقَالُوا أَلَهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (۵۸) إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ اتَّعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَءِيلَ (۵۹) وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ (۶۰) وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۲) وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۶۳) إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۴)﴾

در سوره مبارکه «زخرف» که در مکه نازل شد، به عنوان سرفصل بخشی از احکام نبوت عامه را ذکر فرمود؛ در آیه ششم فرمود: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ * وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾^۱، این داستان نبوت عام بود. بعد از تبیین خطوط کلی ره آورد پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)، به قصه سه پیغمبر از انبیای الهی (عَلَيْهِمُ السَّلَام) پرداختند؛ البته این قصه ها یکسان نیستند؛ قصه حضرت ابراهیم مطابق با همان سرفصلی است که در آیه شش بیان شده است؛ قصه حضرت موسای کلیم هم همین طور است که آن هم مثل قصه حضرت ابراهیم مطابق با آن سرفصل است؛ ولی جریان حضرت مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) که قسمت سوم است، به دو بخش تقسیم

۱. سوره زخرف، آیات ۶ و ۷.

می‌شود: بخش اوّل جریانی است که امت اسلامی با پیغمبر، یا مخاطبان پیغمبر با خود پیغمبر دربارهٔ مسیح (سَلَامُ اللّهِ عَلَیْهِ) دارند، قسمت دوم جریانی است که مسیح (سَلَامُ اللّهِ عَلَیْهِ) با قوم خودش پشت سر گذاشت؛ این قسمت دوم مطابق با آن جریان حضرت ابراهیم و جریان حضرت موسی (سَلَامُ اللّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِیْنِ) هست که آن پیغمبر با قوم خودش چه رفتاری کرد و قوم او با او چه رفتاری کردند؟ اما بخش اوّل جریان مسیح (سَلَامُ اللّهِ عَلَیْهِ) مربوط به این است که مشرکان حجاز دربارهٔ مسیح (سَلَامُ اللّهِ عَلَیْهِ) با پیغمبر (صَلَّى اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) مجادله‌ای داشتند، این از سِنَخ مجادلهٔ پیغمبر با قوم خودش نیست، از سِنَخ مجادلهٔ قوم ابراهیم با ابراهیم و قوم موسای کلیم با موسای کلیم (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) نیست. بخش دوم قصهٔ مسیح (سَلَامُ اللّهِ عَلَیْهِ) که جریان آن حضرت را با قوم خودش ذکر می‌کند، از سِنَخ جریان خلیل حق و کلیم حق است؛ اما قسم اوّل در صدر این بیان مربوط به این است که مشرکان حجاز دربارهٔ مسیح (سَلَامُ اللّهِ عَلَیْهِ) حرفی داشتند، مسیحی‌های نجران و امثال نجران هم دربارهٔ مسیح (سَلَامُ اللّهِ عَلَیْهِ) حرفی داشتند که با پیغمبر اسلام (صَلَّى اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) در میان گذاشتند، نه اینکه مسیح (سَلَامُ اللّهِ عَلَیْهِ) با قوم خودش چه مشکلی داشت، بنابراین یک تفاوت اساسی بین قصهٔ سوم با قصهٔ اوّل و دوم هست.

فرمود: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا﴾؛ وقتی جریان عیسیای مسیح به عنوان نمونه ذکر شد: ﴿إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾؛ اینها منصرف هستند، «يُنْصَرِفُونَ بِأَنْفُسِهِمْ وَ يَصُدُّونَ غَيْرَهُمْ وَ يَصُدُّونَ وَ يُعْرِضُونَ وَ يَعْتَرِضُونَ». جریان مسیح را خداوند در سوره مبارکهٔ «مریم» تاحدودی بازگو فرمود؛ یعنی خود قصهٔ مریم (سَلَامُ اللّهِ عَلَیْهَا) و بعد هم قصهٔ مسیح. در سوره مبارکهٔ «مریم» بعد از اینکه جریان مریم (سَلَامُ اللّهِ عَلَیْهَا) را ذکر کرد که ﴿فَكُلِّي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا﴾^۱ و بعد هم ﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ﴾^۲، آن‌گاه در آیه سی سوره مبارکه «مریم» آمده است که وقتی

۱. سوره مریم، آیه ۲۶.

مسیح به دنیا آمد، فرمود: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾، بعد فرمود: ﴿ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ﴾^۲ که بخش جریان مسیح را آن جا ذکر فرمود. وقتی جریان مسیح ذکر شد، خدا می فرماید او که به دنیا آمد، جریانی برای حقانیت معاد به راه افتاد. مشرکان حجاز گاهی درباره خود قرآن سخن داشتند که می گفتند - معاذ الله - این سحر است، کفایت است، افتراست، این تعلیم دیگران است و مانند آن؛ گاهی درباره ره آورد و محتوای قرآن که توحید الهی، اصل وحی و نبوت و جریان معاد است اعتراض داشتند. آن اعتراض هایی که مربوط به اصل قرآن بود که - معاذ الله - می گفتند این «فریه» است گذشت؛ اعتراض هایی که مربوط به محتوای قرآن و ره آورد قرآن است که گاهی به توحید برمی گردد، گاهی به اصل نبوت برمی گردد و گاهی به معاد برمی گردد، جریان مسیح در این بخش دوم است؛ یعنی اعتراض مشرکین نسبت به محتوای قرآن است، نه خود قرآن. اعتراض مشرکین نسبت به خود قرآن در اوایل همین سوره مبارکه «زخرف» گذشت؛ اما نسبت به محتوای قرآن می فرماید شما که جریان مسیح را ذکر می کنید یعنی چه؟ مشکلات جریان مسیح از یک طرف با نصاری نجران و امثال نجران روبه رو بود که آن را در سوره مبارکه «آل عمران» - آیه شصت به بعد - مطرح فرمود؛ مناظره ای بود که آنها می گفتند مسیح را - معاذ الله - باید فرزند خدا دانست که وجود مبارک حضرت می فرماید خدا منزّه از آن است که «والد» یا «مولود» بشود یا «ولد» داشته باشد و بعد می فرماید شما چه استبعادی دارد در اینکه کسی بدون پدر خلق بشود؟ آیه ۵۹ سوره مبارکه «آل عمران» این بود که فرمود: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛ شما درباره آدم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) تردیدی ندارید که بدون پدر و بدون مادر خلق شد، اگر ذات اقدس الهی آن توان را دارد که انسانی را بدون پدر و مادر خلق کند، یقیناً می تواند

۱. سوره مریم، آیه ۲۷.

۲. سوره مریم، آیه ۳۴.

بدون پدر هم خلق کند، شما که قوی‌تر را پذیرفتید! ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾، بدن او را با خلقت و روح او را با «نَفْخ» و با ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ تأمین کرده است؛ بدن او را با مُلک و روح او را با ملکوت تأمین کرده است، پس بالاتر از مسیح و دشوارتر از مسیح را شما قبول کردید، این را هم قبول کنید! بنابراین سخن از «تثلیث» سخن از «إِبْنُ اللَّهِ» بودن و امثال آنها مطرح نیست.

پاسخی که به مسیحی‌های نجران و مانند آن می‌دهند همین است. این تفکر تثلیثی از مسیحیت نجران و غیر نجران به مشرکان حجاز سرایت کرد، آن‌گاه همین مشرکان حجاز به وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) می‌گفتند: ﴿أَلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾، هرگز وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) درباره مسیح که سخن از «إِلَه» بودن او نداشت، همان تفکر مسیحیت بود که به مشرکان حجاز سرایت کرد، آنها هم همین «تثلیث» را، همین «إِبْنُ اللَّهِ» بودن را و همین «معبود» بودن را - معاذ الله - به عنوان جدل با پیغمبر اسلام در میان گذاشتند؛ لذا قرآن می‌فرماید که آنها می‌گویند آلهه ما بهتر است، چون ما ملائکه را می‌پرستیم یا عیسایی که «إِلَه» مسیحی‌هاست؟ ﴿وَقَالُوا أَلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾، پاسخ این است که ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ﴾؛ فرمود این جدلی است که دارند بیان می‌کنند، هیچ‌کدام «إِلَه» نیستند تا شما بگویید که این «إِلَه» بهتر است! نه فرشتگان آلهه هستند و نه مسیح، نه سخن از «تثلیث» است و نه سخن از «تثنیه» یهودی‌هاست که ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ﴾^۱ و نه سخن از «تثلیث» است که ﴿ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾^۲ و مانند آن، هیچ‌کدام از آنها «إِلَه» نیستند! بنابراین آنچه را که از مسیحیت به مشرکین رسید، باعث جدلی شدن مشرکین بود. قرآن آمد هر دو را نفی کرد و فرمود نه فرشتگان «إِلَه» هستند و نه مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ). ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾؛ اینها در صدد دشمنی

۱. سوره توبه، آیه ۳۰.

۲. سوره مائده، آیه ۷۳: ﴿قَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا...﴾.

می‌باشند که با دین، با فکر و با توحید مخالف هستند؛ حالا هر چیزی را به بهانه می‌گیرند. کسی نگفت مسیح (سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) - معاذ الله - «إِلَه» است تا شما بگویید که فرشتگان بهتر از آدم هستند و ما معبودمان بهتر از معبودی است که شما امضا کردید. فرمود ما معبودیت کسی را امضا نکردیم، او هم بنده است، چه اینکه فرشتگان هم بنده هستند! ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ﴾؛ نه تنها در صدد جدال هستند، اصلاً دشمن می‌باشند و این را بهانه قرار دادند. اگر نظر قرآن را درباره مسیح می‌خواهید سخن از «إِبْنُ اللّٰهِ» بودن نیست، سخن از «تَثْلِيث» نیست، سخن از «معبود» نیست و سخن از «إِلَه» بشری نیست، هیچ سخنی نیست! فقط حصری داریم که الآن به شما اعلام می‌کنیم: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾، او هیچ سِمَتی ندارد! نه «إِبْنُ اللّٰهِ» است، نه ﴿ثَالِثٌ ثَلَاثَةً﴾ است، نه «معبود» است و نه «إِلَه» است، فقط بنده خداست، همین! اگر از فرشتگان سخن می‌گویید، فرشتگان هم بنده می‌باشند! ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾، خدای سبحان به پیغمبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) می‌فرماید به آنها بگو ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾؛ هیچ خصوصیتی برای مسیح نیست، مگر بنده بودن؛ چه اینکه هیچ خصوصیتی برای هیچ بشری نیست، مگر بنده بودن! فصل اخیر هر کسی عبودیت اوست؛ بنده بودن، مخلوق بودن و ربط بودن. در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید، اینکه می‌گوییم انسان عبد است یا فقیر است، این از سِنَخ «عَرَضُ مُفَارِقِ» نیست؛ مثل اینکه می‌گوییم هوا گرم است یا هوا سرد است که «عَرَضُ مُفَارِقِ» باشد و همچنین این از سِنَخ «عَرَضُ لَازِمِ» نیست که بگوییم «الاربعة زوج» یا «التار حارة»؛ زیرا «عَرَضُ لَازِمِ» درست است ملزوم خود را رها نمی‌کند، ولی در رتبه ملزوم نیست؛ همیشه لازم رُتَبَةً از ملزوم متأخر است، همیشه عَرَضُ رُتَبَةً از آن موضوع و جوهر خود مُؤَخَّر است. اگر می‌گوییم: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾، این تنها برای مسیح (سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) نیست، «مَا سَوَى اللّٰهِ» همین‌طور هستند! درباره انسان فرمود: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾^۱، این فقیر بودن و عبد بودن «عَرَضُ لَازِمِ» نیست، زیرا

عَرَضُ وَلَوْ لَازِمٌ هُمْ بَاشِدٌ، در مرتبه موضوع نیست، بلکه متأخر از موضوع است؛ فقر از مرتبه ذات انسان جدا نیست و عَبد هم از مرتبه ذات انسان جدا نیست. بخش سوم از سِنَخ ذاتی «ما هوی» هم نیست؛ یعنی اینکه می‌گوییم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾، نظیر «الانسانُ ناطقٌ» هم نیست، برای اینکه ناطق درست است که ذاتی انسان است، اما ذاتی ماهیت اوست، نه ذاتی هویت او؛ حقیقت انسان را آن هویت او و وجود او تشکیل می‌دهد، ماهیت یک مرحله کنارتتر از وجود است. شما وقتی به یک ادیب و نحوی بگویید که «الانسانُ موجودٌ» را ترکیب بکن، می‌گوید: «الانسانُ» مبتدا و «موجودٌ» خبر است؛ ولی وقتی به یک حکیم گفتید این را ترکیب بکن، می‌گوید: «الانسانُ» خبر مقدم و «موجودٌ» مبتدای مؤخر است، برای اینکه هستی اصل است، نه اینکه انسان اصل باشد و ما هستی را به او بدهیم! هستی اصل است که ما تعین انسانیت را از آن انتزاع می‌کنیم. فهمیدن آیات، فهمیدن روایات و فهمیدن قصص یکسان نیست، این طور نیست که حالا انسان اصل باشد و هویت و وجود را به انسان عطا بکند، بلکه از این وجود خارجی ما عنوان «انسان» را انتزاع می‌کنیم. پس «الانسانُ موجودٌ»، انسان خبر مقدم و «موجودٌ» مبتدای مؤخر است؛ در این جا هم همین طور است! اینکه می‌گوییم «الانسانُ فقیرٌ»، نظیر «الانسانُ ناطقٌ» نیست؛ زیرا «ناطق» ذاتی انسان است به معنای ذاتی ماهیت، ولی فقر و عبد بودن، ذاتی انسان است به معنای هویت؛ آن خیلی جلوتر از این است! بنابراین ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾، این ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾ ذاتی به معنی هویت است و نه ماهیت، این قسم چهارم است که از آن اقسام سه‌گانه مقدم است. اگر محمول ذاتی «مَا هُوَ» بود یا «عَرَضُ لَازِمٌ» بود یا «عَرَضُ مُفَارِقٌ» بود، هر سه بخش از آن ذاتی به معنای هویت عقب هستند. ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾، تمام حقیقت «ما سَوای» خدا بنده بودن اوست؛ حالا این بنده اگر کامل بود، کمالات و معجزاتی دارد و اگر نبود فاقد آنهاست.

پرسش: عبودیت تشریعی هم ...

پاسخ: عبودیت تشریعی را باید خودش اختراع بکند، او چه بخواهد و چه نخواهد واقعاً عبد است! منتها اگر درک نکرد، داعیه استقلال دارد؛ حتی ممکن است بگوید من معبودم: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۱؛ مثل انسان خوابیده که خواب می‌بیند و حرف می‌زند. این بیان نورانی پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) که فرمود: «الْإِنْسَانُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا اتَّبَهُوا»^۲؛ خیلی‌ها در خواب حرف می‌زنند، این‌طور نیست که حرف عالمانه و محققانه باشد؛ وقتی «عِنْدَ الْإِحْتِضَارِ» بیدار شدند، می‌بینند که این حرف‌های آنها مهمل بود. بنابراین یک وقت انسان خوابیده است و در خواب حرف می‌زند، داعیه‌هایی دارد، یا انکار می‌کند، یا خودش را مستحق ربوبیت می‌داند که ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ می‌گوید و مانند آن؛ ولی حقیقت این است که ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾.

اینکه فرمود: ﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾^۳، این جزء اصول کلی است و از آن عام‌ها تخصیص‌پذیر نیست و مطلقاتی است که تقییدپذیر نیست؛ نظیر «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۴، این از بیانات نورانی پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) است و جزء «جوامع الکلم» است. بعضی از عمومات تخصیص‌پذیر نیستند و بعضی از مطلقات هم تقییدپذیر نیستند، این‌طور نیست که هر عامی و هر مطلقاً قابل تقیید باشند. حضرت فرمود: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»؛ کسی بگوید که من مأمورم و معذورم، این تکلیف را بر نمی‌دارد، یا کسی بگوید فلان شخص مرا وادار کرده که معصیت بکنم، این عذر صحیح نیست. یک وقت انسان مضطر است، اگر مضطر شد، مکره شد، سهو و نسیان رخ داد، از آن طرف تکلیف هم برداشته می‌شود: «رُفِعَ ... مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ»^۵ و مانند آن که در آن صورت تکلیف نیست، وگرنه در زمانی که تکلیف باشد، هیچ

۱. سوره نازعات، آیه ۲۴.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳. سوره مریم، آیه ۹۳.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۱.

۵. التوحید (للصدوق)، ص ۳۵۳.

ممکن نیست کسی بگوید که من مختاراً خدا را معصیت می‌کنم، برای اینکه مافوق من امر کرده است و «الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ»، این قابل پذیرش نیست: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»، این جا هم ﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾، این قابل تخصیص نیست و این قضیه چهارم از قضایای چهارگانه یاد شده است؛ یعنی محمول برای موضوع «عَرَضُ مُفَارِقٍ» نیست، «عَرَضُ لَازِمٍ» نیست، ذاتی باب ماهیت نیست، بلکه ذاتی باب هویت است که تمام هویت انسان می‌شود عبد و در قیامت مشخص می‌شود. این هم که گفته شد که ﴿وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾،^۶ آن هم این چنین خواهد بود و تنها می‌آید، تنهایی او هم در آن عبودیت اوست. فرمود به آنها بگو که منطق قرآن درباره مسیح این است، دیگر سخن از الوهیت او نیست تا شما بگویید: ﴿أَلِهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾. پرسش: هویت درونی کمال آفرین است ...

پاسخ: اینکه نفی نمی‌کند! می‌گوید که هویت او جز بندگی چیزی دیگری نیست. این هویت خودش را شناخت، برابر این هم عمل کرد و به کمالات هم رسید. فرمود به آنها بگو ما درباره مسیح همین را می‌گوییم، شما می‌گویید: ﴿أَلِهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾، اینکه مربوط به ما نیست! آنها اشتباهی کردند و گفتند که مسیح یا ﴿ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ است یا «إِبْنُ اللَّهِ» است و مانند آن، ﴿وَقَالُوا أَلِهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾.

فرمود: ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا﴾؛ دارند جدال می‌کنند، یک؛ و ثانیاً حق جدال هم با تو ندارند، بلکه دارند دشمنی خودشان را اعمال می‌کنند، برای اینکه تو چنین حرفی نزدی! قرآن چنین حرفی نمی‌زند! اینها با تو چرا ظلم می‌کنند؟ اگر مسیحی‌ها هستند که در آیه ۵۹ سوره مبارکه «آل عمران» مشخص فرمود که شما چه حرف دارید درباره مسیح که می‌گوید «إِبْنُ اللَّهِ» است یا ﴿ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ است؟! آن قوی‌تر و بالاتر از آن را که وجود مبارک حضرت آدم است که نه پدر داشت و نه مادر داشت را که قبول دارید! اینکه پدر ندارد، ولی مادر دارد! اگر ﴿إِنْ

مَثَلُ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿١٩٠﴾ جا برای توهم «تثلیث» و «إِبْنُ اللَّهِ» بودن و امثال آن نیست؛ این مناظره است که مقدمه برای آن مباحله است.

پرسش: ممکن است مقصود مجرمین این بوده که ما افضل از مسیحیان هستیم چون آنها حضرت عیسی را می‌پرستند و ما فرشتگان را.

پاسخ: البته اینها آلهه خودشان را گفتند و چون آلهه خودشان را گفتند، «بالعرض» خودشان را هم در نظر داشتند. الآن صحبت در این است که خدایان ما بهتر است یا خدایان آنها؟ قرآن می‌فرماید هیچ‌کدام، برای اینکه نه آنها حق دارند غیر خدا را بپرستند و نه شما؛ شما درباره سنگ و گل می‌گویید که ما پاسخ دادیم و اگر فرشته‌ها را می‌گویید، پاسخ آن هم قبلاً گذشت و مجدد هم الآن بازگو می‌کنیم؛ ولی جریان مسیح را اگر از ما بخواهید، می‌گوییم: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾؛ اگر درباره فرشتگان هم بگویید، می‌گوییم: ﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾، فرشتگان هم همین‌طور هستند! چه ملائکه و چه انسان، هیچ‌کسی غیر از عبودیت چیزی دیگری ندارد! آن اصل کلی جزء «جوامع الکلم» است که تخصیص‌پذیر نیست، به این مضمون که ﴿إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾، چه اینکه در قیامت هم ﴿وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾؛ تنها می‌آیند و هیچ‌کس همراهی ندارد. اگر همه در قیامت تنها می‌آیند و همه در دنیا و برزخ جز عبد محض نیستند، اختصاصی به موجودات آسمانی و زمینی ندارد تا شما بگویید آلهه ما بهتر است یا «إله» آنها؟ هیچ‌کدام!

فرمود: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾، اما کمالاتی که می‌بینید دارند، او فیض الهی را مغتنم شمرد و از راه فیض الهی به کمالاتی رسید و برکاتی «بازن الله» از دست او ظاهر شد. شما ببینید، وقتی که در سوره «آل عمران» یا غیر «آل عمران» با مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) سخن می‌گویید، قدم به قدم این «بازن الله» را در کنار آن دارد؛ وقتی می‌گوید:

﴿أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾،^۷ برخی ها خیال کردند که این ﴿بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

مفعول با واسطه برای ﴿فَيَكُونُ طَيْرًا﴾، این چنین نیست! این ﴿بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ برای هر دو فعل به نحو تنازع مفعول با

واسطه است. «إِنِّي أَنْفُخُ لَكُمْ» در این ماده ﴿بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، ﴿فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، این ﴿بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ مفعول با

واسطه است هم برای «أَنْفُخُ» و هم برای «يَكُونُ» «عَلَى التَّنَازُعِ»، این طور نیست که «أَنْفُخُ لَكُمْ» در این «طین» و

بعد ﴿فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، این «نَفَخ» برای خود من است و پرواز کردن آن به اذن خداست. این «نَفَخْتُ» ای

را که من می گویم، همان ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۸ است که ذات اقدس الهی «بِالذات» دارد که ما «بالعرض» آیت

او هستیم و کار او را انجام می دهیم، این طور نیست که این ﴿بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ فقط مفعول با واسطه برای دومی باشد،

«أَنْفُخُ لَكُمْ» در هیئت «طیر» ﴿فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، ﴿أَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾،^۹ این ﴿بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ ترجیع بندی

است که به همه این افعال می خورد؛ لذا فرمود: ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾، این را

برای بنی اسرائیل الگو قرار دادیم؛ البته مستقیماً برای بنی اسرائیل و غیر مستقیم برای کافه «ناس»، کسی که به ولای

الهی رسیده است این طور است. ﴿وَلَوْ نَشَاءُ﴾؛ اگر شما می گوید که ملائکه معبود ما هستند، این ملائکه را ما خلق

کردیم، در زمین هم می توانیم خلق کنیم! منتها حالا شما چون موجودی هستید عادی و مادی، موجودات مادی با

شما سر و کار دارند، ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ﴾؛ حالا یا این «مِنْ» برای تبدیل و

«بَدَلِیْهِ» است که مرحوم امین الاسلام و همفکران ایشان معتقد هستند^{۱۰} یا تبعیض است؛ ولی در هر حال ما

می توانیم فرشتگانی هم در زمین خلق بکنیم، پس این چنین نیست اگر فرشته ای بود - حالا یا در آسمان بود یا در

جای دیگر بود - او خارج از این برنامه عمومی ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾ است، نه! چه آسمان باشد و چه زمین ﴿هُوَ

۷. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۸. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۹. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۱۰. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۸۱؛ ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ﴾ ای بدلا منكم معاشر بنی آدم.

الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ».^{۱۱} حالا اگر کسی رفت در آسمان، این کرات را فتح کرد، آنجا ترمینال درست کرد، مسافرخانه درست کرد و کشور درست کرد، آنجا هم حکم همین است! چه آسمان برویم و چه زمین برویم حکم همین است: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ﴾، پس چه «مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ» و چه «مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ» ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ﴾. بنابراین اصلاً موضوع منتفی است کسی «إله» نیست تا شما بگویید که آلهه ما بهتر است یا آلهه آنها یا «إله» آنها.

پرسش: ... وجود باشد، درباره وجود خداوند متعال مشکلی پیش نمی آید؟

پاسخ: نه، او عین ذات است. در بیان نورانی حضرت امیر این است که «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُول»^{۱۲} هر چیزی که هستی او عین ذات او نیست معلول است، اما اگر چیزی هستی او عین ذات او بود، او علت است، او خالق است و او معبود خواهد بود.

فرمود: ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛ به پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود و به دیگران هم فرمود که آگاه باشید! وجود مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) پیش زمینه‌ای است برای جریان قیامت، در طلعه پیدایش او بدون پدر خلق شد، پس معلوم می‌شود که بعضی از کارهای غیر عادی را خدا می‌تواند انجام بدهد و کارهای رسمی او را هم که شما دیدید: ﴿أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، او مرده‌ها را به اذن خدا زنده می‌کرد! این ارواح که موجود است، خاک‌ها هم که آمادگی دارند، مگر قبلاً چه بود؟ مگر قبلاً غیر از این خاک چیزی دیگر بود؟ اگر ذات اقدس الهی همین خاک‌ها را جمع کرد و ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ گفت، بعد هم این کارها آسان است، مشکل شما چیست؟ فرمود وجود مبارک مسیح اصلاً پیش‌زمینه است برای جریان معاد، خود هستی او این

۱۱. سوره زخرف، آیه ۸۴.

۱۲. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۱۸۶.

هست و این کار را هم که انجام می‌دهد. هر وقت که خواستید؛ البته در صورتی که بازی‌گری نکنید و غرض شما ایمان آوردن باشد، اگر معجزه‌ای بخواهید، او این معجزه را دارد. این ﴿أَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ را با جمع «مُحَلِّی» به «الف» و «لام» ذکر کرد، نه تنها «أَحْيِ الْمَيِّتَ» یا «مَيِّتاً»، من ﴿الْمَوْتَى﴾ را که هر جا باشد به اذن خدا زنده می‌کنم. این به اذن خدا همه کاره است! در موارد دیگری که معجزات است هم همین‌طور است.

﴿وَإِنَّهُ لَعَلَّمُ لِلسَّاعَةِ﴾ درباره خود مسیح، پس درباره قیامت هیچ شکی نکنید! «مریه» و شک و تردیدی نداشته باشید، شما که اصل را قبول دارید، اصل که هیچ چیز نبود! یک وقت است می‌گوییم: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنْ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً﴾^۱ یعنی انسان قابل ذکر نبود! یعنی نطفه بود که نطفه قابل ذکر نیست! قدری جلوتر جلوتر فرمود: نه تنها قابل ذکر نبود، اصلاً «لیس» محض بود و تام بود. «لیس» ای که دیگر خبر نمی‌خواهد، فقط یک فاعل و یک اسم می‌خواهد! به وجود مبارک ذکر یا فرمود شما چه نگرانی ای دارید؟ شما از ما فرزند خواستید و ما هم می‌دهیم، حالا بگویید: ﴿وَاشْتَغَلَ الرَّأْسُ شَيْئاً﴾^۲ یا ﴿وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِراً﴾^۳، اینها را چرا می‌گوی؟! شما شما می‌گوی من پیر شدم و مهم‌ترین عضو بدن من که استخوان است پوک شد، همسرم الآن پیر است و آن وقت هم که جوان بود بارور نبود، عقیم بود: ﴿وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِراً﴾. در بخش‌های دیگر دارد که ﴿وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ﴾^۴، اما در این قسمت دارد که ﴿وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِراً﴾. عرض کرد خدایا! الآن که پیر است، آن وقتی هم که جوان بود عقیم بود، ولی «لطف آنچه که تو اندیشی». ^۵ ذات اقدس الهی فرمود: ﴿وَإِذْ خَلَقْتَكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً﴾^۱

۱. سوره انسان، آیه ۱.

۲. سوره مریم، آیه ۴.

۳. سوره مریم، آیات ۵ و ۸.

۴. سوره آل عمران، آیه ۴۰.

۵. دیوان حافظ، غزل ۴۹۳؛ «در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم *** لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی».

شَيْئًا^۱، این ﴿شَيْئًا﴾ خبر نیست، این یا تمیز است یا حال است؛ این کان، کان تامّه است، «لاشیء» بودی! اگر چیزی «لاشیء» بود، «لیس تام» بود و هیچ نبود، نه بدن بود و نه روح که هر دو را آفرید، حالا که هر دو موجود است! روح که از بین نمی‌رود و این بدن هم که در عالم پراکنده است، فرمود مشکل شما چیست؟ پس درباره معاد هیچ تردیدی نداشته باشید.

﴿وَاتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛ پیرو من باشید، راه همین است و غیر از این راهی هم نیست. ﴿وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ﴾؛ شیطان شما را منحرف نکند. شیطان با حالت‌های گوناگون درمی‌آید؛ اگر تمثّل است یا تجسّم است، گاهی به صورت انسان، گاهی به صورت حیوان، گاهی به صورت پرنده، گاهی به صورت خزنده درمی‌آید. در جریان ورود شیطان به بهشتی که وجود مبارک آدم و حوا (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) بودند، قصص فراوانی است، گرچه اثبات این مطلب با آن قصص کار آسانی نیست؛ حالا از دهان مار وارد شده است و از آن مجرا خودش را به بهشت رسانده، به هر حال او به هر نحوی که خواست می‌تواند مُتَمَثِّل بشود نه متجسّم! فرمود: ﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَاقْبِيلُهُ﴾^۲، حالا یا زایمان دارد یا تخم‌گذاری دارد، اگر به صورت پرنده دریاید تخم‌گذاری دارد که همه به صورت تمثّل است و اگر به صورت انسان یا حیوان دریاید - حیوانات غیر پرنده - زایمان دارد؛ ولی همه اینها تمثّل است. فرمود: ﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَاقْبِيلُهُ﴾، او و قوم و خویش و قبیل او اینها جاسازی کردند و شما را می‌بینند، اما شما اینها را نمی‌بینید؛ اینها در درون جاسازی کردند!

۱. سوره مریم، آیه ۹.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۷.

در بیانات دیگر هم هست که «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَجْرِيَ مِنْ بَنِي آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ»^۱ این هم یک تمثیل یا تشبیه است؛ گاهی می‌فرماید همانند خون در سراسر بدن هست، گاهی هم می‌فرمایند: «فَبَاضَ وَفَرَّخَ»^۲ و گاهی هم می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ﴾؛ و ذریّه خودش این چنین است.

فرمود: ﴿لَا يَصُدُّكُمُ الشَّيْطَانُ﴾، او عَدُوّ آشکار و روشنی است برای شما؛ البته او اگر بخواهد در انسان نفوذ بکند به وسیله نفس نفوذ می‌کند. در درون ما «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۳ است. ذات اقدس الهی قدرت‌های فراوانی به شئون نفس داد، همه اینها می‌توانند هنرمندانه در خدمت انسان باشند؛ ولی اگر بی‌راهه رفت، همان شیطان این نیروهای هنرمند را علیه انسان به کار می‌گیرد، این نفس مُسَوِّلَه یک نفس خیلی هنرمندی است، آن قدر قدرت دارد که زشت‌ترین کار را به زیباترین کار جلوه بدهد، یک چنین هنرمندی است! این نفس انداختن برادر به چاه را زیبا نشان می‌دهد: ﴿سَوَّلَتْ لَكُمُ أَنْفُسُكُمْ﴾^۴ همین است! این نفس مُسَوِّلَه، یعنی شأنی از شئون نفس است، این روان‌شناس است، روان‌کاو است، هنرمند است و کلّ جریان انسان را شناسایی می‌کند که انسان از چه چیزی خوشش می‌آید را بررسی می‌کند و زشت‌ترین کار چیست را هم بررسی می‌کند، آن زشت‌ترین کار را به عنوان اینکه همانی است که شما می‌خواهید به خورد آدم می‌دهد، زَر ورقی روی این سمومات می‌گذارد که این زَر ورق، برابر آن روان‌کاوی و روان‌شناسی اوست؛ یعنی تمام این سمومات را پشت این پرده پنهان می‌کند، پشت این قاب و تابلو پنهان می‌کند؛ این زَر ورقی که روی آن می‌کشد، همان چیزی است که ما دوست داریم، می‌گوید شما مگر نمی‌خواهید به جامعه خدمت کنید؟ مگر نمی‌خواهید به کشور خدمت کنید؟ به بهانه این خدمت کردن انسان را می‌فریبید و آنها را به خورد آدم می‌دهد، بعد وقتی انسان مسموم شد، او می‌شود امیر. این ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ

۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۳۳۱.

۲. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۷.

۳. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹؛ عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۳۱۴.

۴. سوره یوسف، آیات ۱۸ و ۸۳.

بِالسَّوِّءِ^۱ که اوّل امیر نبود، اوّل مُسَوِّل بود؛ اگر سامری است، توحید را جزء سموم می‌داند و شرک را حلو می‌داند و خلیل حق و کلیم حق فرمود چرا این کار را کردید؟ ﴿سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي﴾^۲ سامری گفت نفس مُسَوِّلَه مرا بازی داد. یا جریان یعقوب (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) که دو بار به فرزندان خود فرمود: ﴿سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾. بعد از تَسْوِيل که انسان به دام افتاد، انسان به دام افتاده اسیر است - این بیان نورانی حضرت امیر است که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»^۳ - اگر اسیر شد، آن وقت آن نفس می‌شود «أَمَّارَةٌ بِالسَّوِّءِ»، این طور نیست که از اول «أَمَّارَةٌ بِالسَّوِّءِ» باشد ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسَّوِّءِ﴾؛ ولی ما می‌توانیم همین نفس را «أَمَّارَةٌ بِالْحُسْنِ» بکنیم که ما را به نیکی دعوت کند، به خیر دعوت کند و امر کند! ببینید بعضی‌ها همین که اول وقت شد اصلاً بی‌تاب هستند و یک چیز گمشده‌ای دارند، تا نماز اول وقت نخوانند یا مثلاً روزه‌های مستحبی را نگیرند گمشده‌ای دارند یا مشکلی اگر برای کسی پیدا شد تا حلّ نکنند خوابشان نمی‌برد! این همان است، این می‌شود «أَمَّارَةٌ بِالْحُسْنِ». شما الآن می‌بینید که خیلی کم اتفاق می‌افتد انسان بتواند به این بهزیستی برود این بچه‌ها و این عزیزان را ببیند و یک ساعت تحمّل بکند؛ اما بعضی اصلاً شیفته این کار هستند، این یعنی چه؟ تمام آن بد و بیراهی که آن بچه‌ها می‌گویند، او لذت می‌برد، اینها شیفته این کار هستند، این می‌شود «أَمَّارَةٌ بِالْحُسْنِ»، پس می‌شود این کار را کرد! یعنی در درون ما می‌توانیم به کسی رأی بدهیم که «أَمَّارَةٌ بِالْحُسْنِ» باشد نه «أَمَّارَةٌ بِالسَّوِّءِ». ما که قبلاً امیری نداشتیم، این انتخابات است! ما خودمان امیر درست می‌کنیم، ما خودمان اسیر درست می‌کنیم و ما خودمان مُسَوِّل درست می‌کنیم! اگر «أَمَّارَةٌ بِالْحُسْنِ» بتوانیم درست کنیم، چرا نکنیم؟! مگر ذات اقدس الهی در درون ما

۱. سوره یوسف، آیه ۵۳.

۲. سوره طه، آیه ۹۶.

۳. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، حکمت ۲۱۱.

«امّاره بالسّوء» گذاشته؟ ما را که براساس فطرت آفریده است: ﴿فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱ بود و ما امیری نداشتیم؛ اما به ما گفت شما می‌توانی امیری داشته باشید، حالا چرا امّاره بالسّوء داشته باشی؟! اماره به حُسن داشته باش! فرمود شیطان راهتان را نبندد!

تا این بخش جریان طرح قصه مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است که در قرآن کریم بود و مشرکان حجاز با پیغمبر، درباره مسیح گفتگو کردند و این مناسب با آن بحث صدر سوره «زخرف» نیست؛ در صدر سوره «زخرف» فرمود: هر پیامبری که آمد امت او با او نساختند، چه اینکه با تو نساختند و نمی‌سازند، چه اینکه با خلیل حق نساختن و چه اینکه با کلیم حق نساختن، الآن می‌گوییم چه اینکه با مسیح حق هم نساختند: ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ﴾، این شبیه قصه ابراهیم است و شبیه قصه کلیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) است؛ صدر آن مربوط به برخورد مشرکان با پیغمبر درباره مسیح است که مناسب با خطوط کلی وحی و نبوت است، ذیل آن مناسب با قصه ابراهیم و مناسب با قصه کلیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) است.

﴿وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾